



خطی « فهرست شده »

۵۰۲۷

تذکره



بازرسی شد
۶ - ۳۷

۱
۱
۲
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۱۱
۳۱
۵۱
۶۱
۸۱

۱۰۱ یاد شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: مختصر سیرت درویش ایران	
مؤلف:	شماره قفسه: ۵۰۲۷
موضوع:	
شماره ثبت کتاب:	۶۵۰۸۶

غنی و فهرست شده
۵۰۲۷

۱۳۸۲
۱۰۱ یاد شد

۱۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مسائل در اوضاع ایران

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره قفسه: ۵۰۲۷

۹۸

خطی - فهرست شده
۵۰۲۷

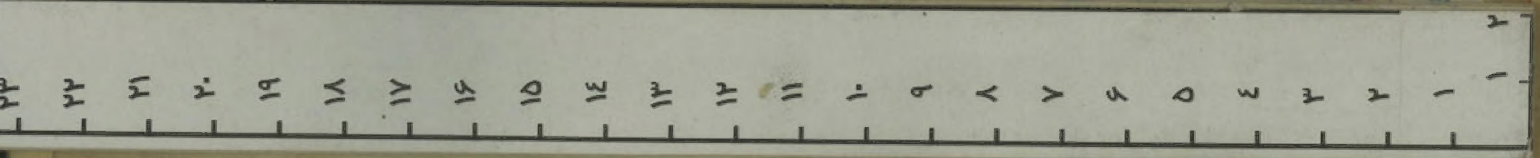
۵۸۲



تذکره



بازرسی شد
۶ - ۲۷



۳۳۲



تذکره



بازرسی شد
۶ - ۳۷

۱۰۱۱ یاد شد
۱۳۸۱

۹۴۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مخاربه‌های دروازه‌های ایران

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۹۸۰۸۶

۱۱۱

نظری - فهرست شده
۵۰۲۷



بسم الله الرحمن الرحيم
 پر اربع حمد و ثنا و جمیع شکر و سپاس درگاه احدیت
 سزاست که از بین کافه ضایق کونیه حقیقت انسانیه
 پیشتر و پیشتر که بزرگترین عظیمین عالم کون و امکان است
 منقحر و منار فرمود و از شایخ و آثار ان موید غفر در عصر
 و قرنه مرات کائنات بصورت بدیده و نقوش جدید بر رسم
 و منطبق نمود چه اگر بدیده پاک در عالم وجود مکرر مشهود که
 فیضات فکر و دانش بر بیکر عالم در هر در هر سیکله و طرز تزیین
 و لطائف تجلیات بشر حدیثیست با هر متفکر است و این
 آیت کبریا سر خدایه و بیستاد آفرینش و شرف بر جمله ممکنات
 مسبق و پیشتر داشته و حدیث اول ما خلق الله فیض
 شایده بطلب و در صدر را بجا و در بیکر است از مرتبت
 انچه در مشقش کردید پاک و منزست خدا و بیکه با شرافات
 انرا از این لطیفه را بآینه عالم نظایر عظیمه و الرزاق فرمود

المنقحر

و از شرف الارض بنور تجلیات معانی و معنی سر است
 فطرت است از مطلع غیض با مناسبت فرمود
 علم القرآن خلق الانسان علیک علی حال امریست که ان
 این فضل عظمی باید دست نیاز مبارکاه رب به انبار بر خیزد
 و تفرع و تجلی نمود که موقوف بر ان کدیم در این عهد و عصر
 سعادت رحمانیه از وجدان نفوس است آینه طالع و لایح
 کرد تا این نامو قد رتبا بینه هر مورع و رافقه بشریه است
 محمود نماید بدیده بصیرت ملاحظه نماید که این آثار و انکار و
 معارف و فزون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلفه و غنیه
 که از فضیلت غفر و دانش است هر طائفه و قبیله بیکه
 در این بحر بی پایان بیشتر تقی نموده از سایر قیام و ظل
 پیشترند عزت و سعادت هر قدر در ان است که از اقیانوس
 چون شمس مشرق کرده بر سینه نور الدین بعلون و الدین
 لا بعلون و شرافت و منفعت انسان در ان است که باین

سبح
 اللفظ

ما بکمال شش خیر کوه در عالم وجود با انفس عظم از ان مستورا
 که بنان چون در خود نکند که به نفعات الهیه سبب
 آسایش و راحت و سعادت و نفع و منفعت بشریه است
 لا والله بلکه لذت و مسالمة اتم و اکبر از این نه تا یک بر نفس
 و هویر و دوازده غایم و تا یکی در سلسله جبر یکیت که بر جان
 متوقف بر بریم پروردگار چشم غایت فرموده که در افق
 بنگریم و آنچه وسیله تمدن و نهانیت این شش غایم
 و کوشش جان شده تا کلمات حکیمه عظام و دانا بکمال استماع
 نموده و پس گرفته که مقتضیات با جبر امر مقتضیات ان بر بندیم
 و اسرار و ارباطیه عظام که در امر خیریه جمعیت
 بشریت حرف غایم و بعد از درین بین اجناس و انواع
 موجودات مناز شده و انما منتهی در امر کلیه و جزئیة
 و مقصود و عادیة شغل تا جمیع در حسن حصین دانی محفوظ
 باشیم و در کمال احسان بجهت سعادت بشریه اس

جبر

جبر بر تاسیس و وضع بدین سبب و سبب و تاسیس و وضع بدین سبب
 شریف و عزیز است اگر با آنچه باید و شایسته قیام نماید چه
 قدر زیاده و زاید است اگر از نفع و منفعت چه در چشم
 در کمال نفع ذاتیه و اغراض شخصیة خود عمر و کمال نماید
 بگذراند عظم سعادت و سعادت انسانیه و او است
 مدرك خفایان آیات آفاقه و نفیسیه اگر کنند
 حمت و محبت و در میدان عدل و تمدن جولان و در هر
 آستانه آفاق و فرقی همه و اگر تفاوت و تفاوت
 بشریت اگر کمال و محقق و متحد و متحد در سعادت
 نفسانیه مانند در هر صورت در در کمال سعادت و خوش
 و دانه از حیوانات منفرد بشر افند اولک کالافا
 بر همه اختراق بشر لایق و انت عند الله بقدر البکم
 الذین لا یعلمون باید دامن محنت و کبر غیرت
 نزد و از هر جهت با سبب آسایش و راحت و سعادت

ایک از صفت بشر در عین

و معارف تمدن و صنایع و عزت و شرف و علو منزلت
 جمیع بشر به نسبت نبوه تا از زلال نبت خالصه و
 جد و کوشش را از غرض قالیات انسانیه بریا عین فضا
 ذاتیه و شقایق حقایق حصان کرم حیده سر سبز و خرم گشته
 رشک گلستان معارف اسلاف کرده و این قطعه
 مبارکه ابرائیه مرکز سنج کالات انسانیه به عین
 گشته آینه جهان نامرئوس مدیته شو و جهر ذکر فنا
 مطلع علم لدنه و مشرق و حر الهی و عزت طاهره این
 لائق و سزاست که از شعله ساطعه حکمت بالغه و معارف
 کلیه اش سرنگان منور شده انبیا هم شرب و بطما غارق العاد
 در اندک زمانه از حقیض جلال و ادان با عطر درجه علم
 و ادان عروج و صعود نموده نفس یک در فخر امکان چون
 نجوم سعادت و مدیته بدخشدند و مرکز قنون
 و معارف و علوم و خصایص انسانیه گشته برادر

سنج

انجمن قدس

البصار

البصار معلوم و واضح بوده که چون در این بام در جهان آرا
 پادشاه سر بلند و رفیع و آسایش و راحت اهل ایران
 و عورت و آبله سر بلدان فرار یافته و بهر ارفط طبع به
 بین رعیت پرور و عدالت گستر را از آسایشین عین
 کامله و غیرت ناسته بر آورده تا با نوار عدل افغان ابراهیم
 مالک شرف و غرور فرماید و شهنشاه دلاسر عصارا
 منازعه ایران در عروق و شریان احوال و منوطین این بار
 سران ناید لهذا این عهد لازم دانسته که بشکرت این
 بهمت کلیه مختصر و مختصر مواد لازم و به الله مرقوم نماید
 و از نصیح اسم خویش را حرا از نموده تا واضح و مبرهن گردد
 که مقصد از خبر لک نیستند و نه اندام بلکه چون دولت
 بر خیر را عین علم خیر دانسته اند این چند کلمه نصیحت
 وطن خویش را چون ناصح این لوجه الله متدکر بنمایم
 رب خیر است به و گو است که به صرف خبر مقصدی

نهشته چه که این اواره بادیه محبته الهی آفا که دست
 سخن و زبانت و صدیق و مکرر کلاه آفا
 نطق که به الله و ما زیادت که خرا و لا شکور است بجا
 قلم بن خط گذار سب در جوان و نابید سوار ارجل
 ایران قدر در ریاض تواریخ عصاره سیرت نماید
 بجهت تفکر در برده بهر عزت ملاحظه کنید که ناشایسته
 در از نبه ساقه ملکات ایران بمنزله قلب عالم و چون شمع
 افروخته بین آفتاب منور بود عزت و معارفش چون
 صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش
 در قطار شرف و مغارب منتشر و طبع اوازه جهان
 کبریا تا حداران ایران حشر سبع و چهارین دایره قطبیه رسیده
 و صیت سطوت ملک الملک شکر کون بزمان و روان اهل
 خاضع و خاشع بود حکمت حکومت حکام عظمای عالم را
 ساخته و توانین سیاسته اش در سوره کبریا و کون

ایرانه عالم گشته ملت ایران باین طالع عالم عنوان جهانگویی
 ممتاز و بصفت عمد و طمندان و حارث سرافراز در قطب عالم
 مرکز علوم و فنون طبله بود وسیع صنایع و بدایع عظیمه معدن
 فضائیک و خصائص عیدیه است و اشهر و بیشتر افراد این ملت
 با هر چه جز نبش عقول جالبان بود و خطاست و زکاوت عظمی
 این طائفه طبله مغرطه علمان گشته از انچه در تواریخ کائنات
 مندرج و مندرج در سفار نوریه که البوم زده ملک اورد با
 من در آن تحریف کتاب معتبر است که مذکور در زمان
 کوشش در کتب تاریخی بهمن این اسفند یا در مردم حکمت
 ایران از حد و انطباقند و چون ناقص طالعین و جبهه ششم
 بیصد و بصفت اعلی بود حکمرانی منمو و در تواریخ روان مذکور
 که این پادشاه غیور باشکوه با بیان بیان حکومت روان
 که یکجا نکرش بود با فاکت کسان نموده زلزله در زمین
 حکومت عالم انداخت و نظر بنایح اهل الفدا که از تواریخ

عرب است انا ابرسم به عالم را در خنده تصرف آورد و هم چنین
 آن تاریخ و غیره مذکور که از ملوک پیشه او این فریدون که فرستاده
 بکمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیه و فو حات متعدد و غنائم
 فرید ملوک سلف و خلف بود انا ابرسم به را باین اولاد
 ثانیه تقسیم فرمود خلاصه از مفاد تاریخ ملوک پیشه
 و غنوت است که مخفی نین مکرر در عالم نامشروع و
 سلطان که این ملوک یکدکشته تخت ملوک و وزیر جهانانی
 ایران است حال را بر ایران باید قدر از سکون و سرسبز
 و از غفلت و کمالی بدگشت نظر انصاف نظر کنیم آیا غیر
 و همت این قائل بران مینویسد که چنین خطه مبارک و غنی
 تمدن عالم و سید عزت و سعادت بر آدم نبوده و بنیاد افق
 محمود و کمال شرق و غرب امکان حال حاضر نیست
 کمال قائل و مشوب کرد و در تاریخ عصاره عالم ذکر عدم و غن
 تا ابد آید و در صفحه روزگار باقی با وجود آنکه منشأ شرف ملوک

مال

حال باین احوال است شمال فاعت نماید و مع انکه این
 مرغوب ترین ملک انا ابرسم به حال شکست عدم سر و کوشش
 و نماند به معارف ترین کشور حار عالم شمرده کرد و انا ابرسم به
 در فردن پیشین سر و قدر و آئی و عنوان فخور و شمر و سرش
 و از ارق عرفان افضل و غنی چون بر عظم طالع و شرق و ملک
 چگونه باین حال بر طال انکشاف نموده در هر انفسان خود و غن
 و بناییم و از آنچه سعادت کبر و در سر راه احدیت حضرت
 کبر است چشم پوشیده و کمال با غرض شخصیه و منافع
 ذاتیه خود گرفتار شدند این خطه طیبه چون سراج و حاج
 عرفان و فیاض علم و فزون و علو منزلت و سمو همت و ملک
 و شجاعت و مروت و ذرات بود حال از کمال و بطالت
 و غن و عدم و رقیب و نظر و غلبه و غلبه و همت احوال
 بر تو انا ابرسم به و طالعان کشته بکت شهوات تسبیح و
 الا رضون تسبیح علی عزیز دل همچو کمان نرود که احوال ایران در

معروا بنام دهمند ولواشن از انکار سقیم است و انقضی
 که به که منور اصلاعات مذکوره چنانچه باید و شاید در هر وجه
 نیاید و اگر تصافد به این قصور از شایع عدم اظهار اعتوبه
 قوت محنت و غیرت سخندان و بزرگان محکم صدور باشد
 بسبب برین دو جهت که تا حدود حال تربیت نشود و انکار
 در مرکز مستقیم قرار نیاید و در امر عقبت عصمت از اولاد
 امر و خیر این مناصب خیریه از شایسته اظهار غیر مصلحت
 و مظهر گردد امور و مجر لان حد ران نماید و به نظام احوال و ضبط
 ربط اظهار نماید و نیزه که اگر قصور و کمال جدید منقول نماید
 خود را حاضر باید از اینکه مقدار و کسب خیر از مسکنت تقاضا
 بنماید تا به اصلاح مأمول تا تم ریخ نماید و از این گذشته
 هر امر غیر مصلحت و سبب انظار مصادف عالم باشد تا به سبب
 و حسن و بدستمال باشد بدیانت خفایه انکار و استعدا
 و دیانت و حقایق و علو محنت و سوز غیرت و غیره ان
 و انقضی

احوال است و در انقضی و غیره خیر خیر سلطان و انقضی
 حاضر و سبب از فرموده حال انجام امر و مصالح عبادت
 کفایت نموده و سبب از محاسن انقضی و اگر انقضی از
 محنت و وقت فریق شوند غیر از انقضی و انقضی
 انقضی نماید البته سبب تأییدات انقضی انقضی را سبب
 عالم گرداند و آنچه مصلحت است سبب از انقضی و انقضی
 حاضر فریاد و مصلحت علیه ایران از انقضی و انقضی
 انقضی سبب تا به سبب از انقضی و انقضی انقضی و انقضی
 احاطه نماید سبب تا به سبب از انقضی و انقضی انقضی و انقضی
 شود چنانچه در بعضی حد از ممالک حبس بر این مناسبت
 شد که بعد از انقضی ممالک ایران جمع سبب بر این مناسبت
 و انقضی و انقضی سبب از انقضی و انقضی انقضی و انقضی
 ممالک و سبب تا به سبب از انقضی و انقضی انقضی و انقضی
 عالم سبب است و انقضی از انقضی و انقضی انقضی و انقضی

اول آنکه باید عصاره متخذه متدین و نظیر خشنه بجهت و بلند است
و عین آنفسر باشند تا آنکه مطلق را فانی و اوامر الهیه
و اقدس بر اصول مستحضره و عینه و عالم قوانین ضبط
محاکم را و غلبه و در رابط و عادات خارجیه و متدین و درون افق
در تبه و طالع و باطن کل خود باشند و هیچ کجا نرود و در حقیقت
عقالت و مکر و منتهی به انبیا است و طاعتان حق است
بند حمایت غیرت بر شکل آسان است و هر چه مستحضر
این از لطافت این و نظار و اما اگر عصاره محاسن بر عکس
این قضیه و آن و آن و غیر از قوانین حکومت و سیاست
مالک و طبعان و دست تحت و به طریقت و باطن و کاهن
طالب منافع و انیه خود باشند و نواز بر و باطن
ترتیب نشود مگر آنکه زمان سابق اگر سبب فقیر و محنت
اخلاق و تحصیل حقوق خود شخص و واحد به نقد می بیند
بعد باید که عصاره محاسن را در نظر کند و آلا اخلاق حقوق

نقد

متخذه گردد و چون نظریات فانی باشد و معلوم گردد که
علت عصاره و نقد و عدم عدل و حقیقت و انتظام امور
از علت تدبیر حقیر و عدم معارف و جهل است مثلاً
احوال متدین و در قرآنت و کتابت با هر و خفق باشند
اگر مشکلی رخ نماید اولاً حکومت محلیه شکایت نماید که
مغایر عدل و معارف باشند و در مشور و حرکت حکومت
مناظره رخ سازد و مغایر عدل و مشور و حرکت باشند
و در هر دو مورد با محاسن عالیه رسانند و استخفاف حکومت
از مسکست متخیز شرح همین بیان کنند و بعد محاسن
عالیه صورت استنطاق را از محقر معلوم بطلبند البته
شخص شمول الطاف عدل و در آورده و مکن حال از احوال
از علت عارف زبان و بیانی که فقیر مقاصد خویش را
ندارند و همچنین فقر سیکه در اطراف و کثافت از وجوه
و اکابر احوال معدودند چون بیایست شکایات و تاسفها

چه بد است از عدم زقر در درجات عالی معارف و منزلت
 خفایت برور و علالت عدلت کسر بلا جثیه و از
 غلبه فرات صدق طوبیت و خلوص قیت برکت و
 بر صفا و پاک نموده که علم شرف بهان و معارف کعبه
 عالم امکان عزت نفس و حق طبر و مقاصد او محبت
 نظریه و عفت خلقیه است بلکه بلند اخبر و بر کور را در جمع
 زخارف و تزیینات با تکرار کان دانسته حال قدر تعارف
 لازم است که انسان بی جمله فکر نماید بر در کار عالم
 او را بصیر و مرمیت بر انسان خلق فرموده و خلقت
 تعدد خلق انسان فرجه حسن تقوی بر سر افراشته
 و تعلیمات و محاسن از صبح اهدیه مستشرق نموده و شمع
 الهیه و جمیع اسرار ملکوتیه گشته و در فخر ابرار با نوار صفا
 کامل و قیو ضات حسیه مستبشر شده حال چگونه این
 سطر و کلمات اغراض نفس سینه بالا بدین عزت

جاوید

جاوید را بدین آتش بدین بلیز نایب از علم الکتاب بر مضمون
 و نیکت انظر العالم الا کبر و کبر منصرف و مختار و مراعات
 صفا مقصد اصلی جو بهی از سائر البیه و بیان عقبت
 استاتید و علم عزت و منصف بر تریه بر نوم میشد
 این زمان بگذرد تا وقت دیگر در قطب امکان نشان علم
 و مقام اگر ارض فخر ظاهر باطن او و آخر انبساطی
 راست و حال که اگر نشان بحسب ظاهر و فخر صرف نشانه
 و که لک عزت کعبه او بهار عشق و مفران درگاه اهدیه
 مختص و حال که ابد او در کفر غار ظاهر خود نموده و همچنین
 عدلت سید که صیت جهانی و عدالت استاتید
 آفاق کائنات را فرا گرفته و اداره حقوق پرور و در کمال
 انالیم سبب را اما طه نموده در کور و کبر و غار جانش
 ذات خود نموده بلکه غار مجبور و عا یا عین غای خود نموده
 غرمت و وسعت عدم افراد احوال را معهودیت غرض

نمود که مقصود از این کلمات درخت غنا و مدح فقر و جفاست
بلکه غنا و فقر هر دو نیست و اما گفته اند که فقر و غنا هر دو
انسان در تجارت و در اعانت و صنایع بقصد امرار حاصل
گردد و در امر خیریه صرف شود و علی و اهل بیت اگر شخص عاقل و دیندار
نشد بر ساقی نماید که همواره احوال برودت و غنا هر دو
برسد و منزه از این نه و عده اند که اگر غنایات بهر دست
چند که این بلند است بسیار راحت و آسایش و عیش و
جمع غیر از عباد حق کرده نبرد و غنا بسیار مدوح اگر
بهشت بهشت است غنی باشد و گن گرانها حق مدوح
غنا را شکر دانسته و سائرین محتاج و مغفروان غنا را
و فقر حاصل نشود این غنا را بر این غیر خیرانی مبین است
و اگر در زوج معارف و تأسیس مکاتب انداخته و در
صنایع و تربیت انبیا و صالحین خلاصه در صنایع عمرتیه
صرف نماید آن شخص عند حق و خلق بزرگوارترین مکان زمین

و از این

و از این اهل علی و عقیلین محسوب و اما هر یک بر آند این دو
جدیده و شکلات سدیدة بالقوة و بالفعل متعارف است
پس در کار و منافعه او است نوع مختار و مخالف اساس
شرح مبین و سبب سبب رت العالمین است
خداوند ترغیب نماید که این مخالف از جهت است یا غنا
از جهت است یا فقر از هر دو است که این دو سبط
و در است عاقل و من شایسته تقوم و منزه و از اول
این امر ظاهر جماعیه است باب تهنیه و سائر معارف
و فنون حکمت طبعیه و شایسته ترقی اهل معرفت و صنایع
عمومی و ضبط و ربط و مایه امور مملکت بوده و علی با اساس
مسائل کلیه التمهید و غوامض معانی عقیده و مبنیه دارد
و اگر گفته شود در این امر نیز قسما سبب سبب این نوع
هر چه و نماند تا فکر است آبا حدیث مشهور اهل علم
و لایا القابین را فراموش نموده اند و این معلوم است که اهل

درگاه احدیت از روزی که عید هفتم
 و قاهر از عوالت خبر عالم بجهان و این در پرتو اقبال
 کتاب و مغرب و معرفت بر و بایند و در آید مبارک و نفع از این
 موده لذتین است از این قائله انصاف بر صریح بسیر طریقت
 معارف از مالک است تخیل جان و روانقریب حال
 چگونه تعلم از عبده ایوان مغبول عدالت و نظم از ابد کرامت
 درگاه کبریاست و همچنین در غرض اطراف و سخنان
 کانه در خطان و خبر فریضه بهود را با خود متفق نموده با کاف
 طائف در تیسر و اطفا سراج الهی در شکافتن شرب
 افروز خنده بود قیام نموده و چون در آن زمان اربع جهان
 از هر جهت تیره نشد و در هر باب بود نور تعالی الهی حسب
 ان سسران برگردان نور آستان و همراهم و نیزین طبل
 و اعدا هجوم هم میزدند و گشتند که قافیه شریف
 بنیاد طهر و در زیره که اندک حضرت سلطان محمد مطلع در آن

و هم چون

و بسط حقیقات و فیض افق حاضر عرض نمود که در ملک
 در سبب بخت محافظت و حیانت خود را اعدا اطراف
 ملک خضر خدیف نابیند و این بخت محافظت از هجوم
 بسیار سواف و غلبه آید ان مسیح خضر که و معدن کرم
 و علم الهی فرموده که این از عادات مالک شرک کفر
 و جبرست و این فرموده را اتباع جائز نه و با آنکه هیچ
 سر بیا بخر خدیق الهی فرموده شریف مبارک است خضر
 پرورش و معادمت و محاب و اجاب قیام فرموده
 و از این گذشته در کتب گفته فرق بسلاطین از هر
 و غیر که عالم عظام و سر زمین قیام تصنیف نموده اند که
 که بعد از طلوع نیز آفاق از مشرق مجاز که در کتب
 ساطع اشرف و بیست و نه امکان استبر و تغییر و تبدیلی
 در ادای عالم نزول شریف جدید و تاسیس مانی
 حکم را بایند پیدا شد در نصیب عدل و سعادته و خضر اعظم

نورانی

چنین آفات را به خود مرافق است نزد ما پس احتمال اسلحه و
 آگاهی که در ممالک حبشیه بکار بسته اند این قول را هیچ فاعلی سمع
 قبول استماع نماید و اینکه ما احوال احوال و نهاده و اجناس
 تجارتیه را از مملکت بکلکتر و خطبه جومات نقل میکنند هم محتاج
 آنستورده و نیستیم چه ضرورتی است با هم سار و گویم اما
 این کلام قرین از خان هیچ جوشبار کرد و ادوات مکرر که نظر
 بعضی اعراض کرده و غلبه همان نموده امور بدیده و انکار
 تا نیم ممالک حبشیه با آنکه در فنون و معارف و صنایع عمومی
 کمال مهارت را تا بهر حد کف از یکدیگر افاضه میکنند
 ممالک ایرانیه که مختصر در حد احتیاج را داشته بجزند جاز است
 که صحر و مظهر بماند و ظاهر و در کار یک کف از خطه مستقیم
 وضع و بهر دو اصف بر سر رکعت التبه و مطلع و خضای
 مستند را با بهر مستند و غلبه مبارک است آن کلمه نظر عقلی
 و وجه نظر برهان با توار بهر ریختن و نه بر خط احتیاج است

مالد و انحر و تحقیقات زمانیه مستند البته کمال جد و جوی
 و تجویس تمدن و معارف بهر جا به در سیر و ترقی و تعلیم
 و آذین و تعلیم و در سیر و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم
 بین عالم و در سیر و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم
 تسلیم و جانشین و سیر و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم
 لشکران با در نقص و کما بهر اسلحه آفات و بهر و تعلیم
 حقایق و قرآن مجید و طب و جاز و بهر و تعلیم و آذین و تعلیم
 فاروق و غلبه و بهر و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم
 عالم بهر و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم
 العلم و بهر و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم
 از رابر و بهر و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم
 و بهر و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم
 و از رابر و بهر و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم
 و بهر و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم و آذین و تعلیم

و ان شمع را قدر بر جبهه خطره باشد حکم اعمار کفر غاویه و
خشب سخته و کشته لازم را در لیله بپایند و در چون اندر کشته
خوب کرد و زشت باشد در روز ناز و ناز سخت باشد بنیم
نابینا و در در دواست صحیح و دارد و اناس کان من اهل اصفهان
لنفسه عاقلانند و کمالها همراه و طبعها را در روز اول طبع امان بقدر
و چون این کلمات شریفه جامع جمیع شریک طبع است که شرح
مجموعه ترجمه این دواست مبارکه بیان شود و هر کس که در این دنیا
شدن و حمایت و نظیر اول این دواست صحیح و نیک است علم از او
منقطع و سبب و طاعت و توحید را از این دواست اول کلمه
این شریک و نیک است صافا لفظ است و این معلوم است که
حفظ نفس از آفات و محن جسمانی نبوده زیرا این دوا اول کلام و طهر
معروض عظمی است و این عالم و دهر سیاهم بیانات و آیات مثل
و اعم کشته بخت خیر جمیع افعالی جان خود و شبیه کمال
و در این شفا و کلمات معنویه و صریح و صریح عالم را

بود آید و این شفا و کلمات معنویه و صریح و صریح عالم را
که قصص اسرار حقیقت از لغات بعضی باطنیه و ظاهریه
و تصانیف و صاف کاتبه معنویه و صریح و صریح اول صفت
کاتبه علم و فضل است و ما معیت این مقام عظمی و اقدس
کاتبه بر فراست سائر اهل حق و صافی حکم باطنیه و ظاهریه
قرانی و مقام این سائر کتب سائر و خوف و ترس و اضطراب
و ترس و ترس باطنیه و ظاهریه و ترس و ترس و ترس و ترس
و اعمار و قوا و اعمار و اعمار و اعمار و اعمار و اعمار و اعمار
فزون نافع و صریح و نافع و نافع و نافع و نافع و نافع و نافع
دول است چه که شخص عالم و خوف و ترس و ترس و ترس و ترس
و باطنیه و ظاهریه و طبعیه و علوم و ترس و ترس و ترس و ترس
و معارض و صریح و ظاهریه و ترس و ترس و ترس و ترس و ترس
نمیشد باشد و ترس و ترس و ترس و ترس و ترس و ترس و ترس
مثلا عالم را باطل اگر در عماره باطنیه و صریح و صریح و صریح

خبر باشد بجز از صفای فرغانه باین نام ادا می شود و بخوا
 انحصار نبوده و یکی که آن شخص ملاحظه نماید که بجز در دست
 دست بر این عالم بزرگوار از قسین است آنچه آگاه و در
 صفای آنست و در دست مطلق و در آنست با طبع آنچه بیان
 قبول کند چه که بر افراد مقرر از بر سر او نه چنانچه در سر کار
 چون بجز از انتخاب ملک عرفان و از اوج در دست باین
 رضا علیه السلام شرف شد که در دست و اوج به آن معنی
 با دود و این آلوده را سر و کالوت مان فرموده افروز
 و عزت از بزرگوار است و در دست و در دست عالم
 سیاست را در قوه نظر اوم نام و قوه تقریب و قوه تعبد و
 قوه تعقیب و حکومت است و در قوه تقریب و امان است
 حال که این دکن رکن و اساس منین جامع و کامل باشد
 بگونه تلاح و کجاست از بر اینست که قوه گردد و یکی که این
 امان چنین قوه سر کار که جامع دارد و است و حکومت

بجز

و نیست که با نظام حال در طایف در دست است
 تا به سر نیست علیه نام که مضای این مجلس هر چه نفس
 در قمر از قرون مذکوره با هر چه باشد و با تمام وجه طبع و جمع
 احتیاجات حائیه و استغنیایه نظر نموده امور را در نظر
 و مرکز است و مرکز که نامند او چون با حال احکام است
 در مراعات و ممالکات مراعات نموده زیرا هر یک از
 نظر و هر چه در قوه و هر یک که است و مثلا و نفس را در
 که از علای حکم به هر یک و دیگر به هر یک و در حکم احوال و احوال
 در حکم مخالف از یک شخص علیه مدار که اول جهان معلوم
 شده و در حال چنین و به نیست که این امر سبب
 نشود بجز کانه امور و در واقع و از این قوه عظیم در دست
 اجتماع طایفه که در هر یک که به یک از قوه و در علیه و دیگر
 از قوه و در کشته نام امهر مترقیه اند حکم نام مخالف حکم
 اول شده و جمع هر چه را بر این میگذارد و از اینکه اوقات

خود را بکلیه متوجه معاهده و سازش نماید از امر ناخفته و غیره
 و اشغال خود باز نماند و غیر آن شخص حکم است و او را
 و حکومت و جمیع اجتماع را در خدمت قرار نماند و اگر
 حکم ناظر در میان باشد و اگر حقوق محکوم باشد استیصال
 امر نماند و اگر بعد از استیصال و اساسا بشتر است اشغال و نه با
 خود و غیر منقول کرده نظر باینکه غرض و سبب استیصال است
 احوالی و اگر و سبب از غرض احوالی و از این امر است
 لذا باید علامتی که واقعه است استیصال و این مجلس
 کبر را که بکلیت منتهی بود و هر اقل استیصال و غرض و عادی
 تعیین و تألیف شود و با هر صفت سلطان در جمیع و با استیصال
 که در هر مرجع حکم جاری شود بسیار این امر مهم است
 لازم است و تا آن صفت که تألیف و تقاضا است و آن
 عدم التفات و التزام منافع و انبیه و در آن شخص و بعد از
 ملاحظه و مراعات جمیع از جهات بین خلق امر و احکام حق

مجلس

و غیر خود را چون افراد به کار غیر منطبق بشیران و غیر اعیان
 معزز و امر را در امور غیره و در امور محسن و غیر خود را در پیش
 و حسن خلاصه جمیع جمیع استیصال و غرض و سبب استیصال
 و غیر خود را در امور محسن و غیره و در امور محسن و غیره
 تا در هر مرتبه سبب تا آنکه امر و امر استیصال و غرض و سبب
 نمودن است و تا آنکه صفت کمال استیصال و غرض و سبب
 نیست بزرگترین معجزه و در خدمت معارضه و غرض و سبب
 عدم ناخفته و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض
 صنایع و تجارت و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض
 ملک و بل و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض
 امور و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض
 باید که علامت و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض
 و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض
 روشن و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض

منوطه که ضمیمه مرفوع باشد و مؤمن بایست در سر و کمر و خراج
 الهیه و طهر خسته الهیه است بایست مطلق و موقوف باشد و طاعت و طاعت
 آیه که در آن از هر سر عند الله محسوب گردد که از دنیا و مافیها که
 دل عالم را در سر بسته اند و از مطلق بیدارند و بگویند تقرب به
 چنان این بیان مفسد در این کتاب در موضع دیگر ذکر خواهد یافت
 اینها در مقام رکعت اوله یا در باقی صفات کاتبه خسته الهیه
 و غیره از هر خسته عالم و علم سکون و صدق و سکوت و هم در
 و جلالت و شجاعت و نبات و اقام و جود و کوشش و گرم
 و بخشش و فاد صفا و حقیقت و غیرت و محبت و بزرگواری و حق
 پروری و امثال ذلک همه و فاد این اتفاق است اینها همه
 و اگر صفاتی هر یک از این صفات را باین نام ضمیم خواهد کرد
 کاغذ شود و تا که این شرایط مقدمه طهر و طهارت باشد
 و این معلوم است که مقصد از این کلام مبارکه منحصراً در شرایط
 احکام و مراسم عبادات و چنانچه از کلمات و معانی ظاهر

اعلام

احکام شرعیه و این وسایط محافظه و این استغناء و این
 بلکه بلیت است از آنکه حیات محافظت نمودن در اعطای
 است و کفر محبت و جبهه و زوج بین الهی و علیه و استغناء
 بر سایر ارباب از شهادت جمیع و سایر وسایط معین است
 داشتن است و نه انحصار که طهارت است و این امر را
 باید و است با اقامه و غیره تا سوال جمیع طهارت و طهر و طه
 و انحصار است و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
 و طلب امکان طالع و بر جمیع اتفاق و بیگانه در غرض خاص
 عزیمت و طهر که اول یک از اعضا را تا غرض است و بهینه و نه
 در مرکز حرکت بایست و در مرکز حرکت و نه و نه و نه و نه
 گشت و بهینه است که عدم خود و زوج و طهارت و طهر
 و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
 نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
 در زمان اقامه بایست و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه

گوهر کافرون و هر یک از این نفوس مبارکه را به نوبت در
 ششده نمودند و یک جسم عظیم را بر سر آنها قرار دادند و در زیر
 در کتبنا سوخته و بعضی نارنج و شمع این شمعها را
 بعد از یک و عذاب زنده بر خاک و غن غوده با وجود این عذاب
 شده به ایضا و بیخ اهرات غور نموده چون سلسبیل و
 غراسین در در نفوس را غرقه قوت عسرت عالم را احاطه نموده
 بشعبد که در قطره آب و رب و مرکب از ادیان ساله از برای
 نماند و در آسباده مرکب و جزا و محبط جمع فخر بر آلاء الهی
 در نفس تحلیل و خلطه حالی باین اول و آخر و همه تا به نوبت
 گفت که ترویج دین امر نکات است و اخلاق حسنه
 مرصعه در کسر و حرکت و طایفه است اگر نفس بصر از نفس
 اقل الله تا به قبول هر گاه اهدایت بود چه که این نفس
 اغراض شصده و طبع منافع و آئینه بر این عصبون عایت حق
 نمود بعضی است و صد اقص و بهر کار بر حقوق برادر است

و قادر است

و قادر است و تفریق خلق ظاهر کرده و مقصود اصلی از انزال
 شمع مقدسه است که سعادت اخرون و نجات انبیا و اولاد
 اخلاف است و حاصل کرده و آقا صریح است که هر نفسی که
 متعلق به هر کس در این نظام حکما نیز سبب عبرت گردد
 و که تا به هر نوع غیبه که گوید که غلبه از بهشت نیز عاید است
 همان این است و هر که که از ملک عرب باقیه مغرب است
 مدینه میره نموده و در آن کثرت خروج افواج مدام غفلت از آن
 بشویش و حرکت در عالم سکر و بهر نفس خال این فصل
 و عربی سحر کلام که در بهر و اسیر و در نفس سحر و بهر
 فرمان دارد و چون از عالم منور و سحر آید بهر حال
 بهر دست تقدیر و اقتدار بیان نموده عایت مجنون و دوزخ
 شده از بهر سبب به و تعلق خاطر عظیم که این در بهر دست
 بر مغایرت آن در بنا عالم ستر نریان مس خنده و بیاد کار
 در بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر

معلوم گشت تمام آمدن این قربان گشت در بوم بوس
 نظر سحر هر که افتاد در میان امان بیا فرود بوم نیم روز
 و در اندر از منظر حسان و عیالیت بی نهایت ساختن
 این قاعده و قانون ستر و پیرین شد به مستحکم بود آگاه
 روزی که پادشاه ابر محمد نام سوار و بقصد شکار عزم نمود
 نمود ناگاه از دور که در منظرش در آمد در عقب آن که پادشاه
 اسب برانگشت و ناخست نا از صدر و پیشتر خود رود
 بیگاه شد نا بر سر گشت ناگاه سر او دیده در بار پیرینه
 نشان بد آنکس مطلق داشت تا بدر حیدر رسید فرمود
 میمان مطلقید خداوند خیمه خطه این ای غفر اطلاق گشت
 به و کس قبال نموده نه از فرود آورد و بازو خیمه گفت
 صاحب این شخص نام از بزرگ با هر تپا ضیا فرکان در محال
 نرا در تپا و غیره نازن گفت که سقندر دار فرود نا
 دکن بخت استیلا چنین روزی در آرد و خبر نموده ام

بر خطه

بر خطه که سقندر را شنیده حد شیرین و خان برده آگاه
 و بچ خود ناگاه فریب دارد و لب را امان از محبت و لغت
 خطه بکمال خوشه و سرور سرور و چون فرود آمدش نا
 فرمود غریب فرمود بخطه خطاب نمود که در ضیافت و محال
 نرا در تپا و غیره نازن گفت که سقندر دار فرود نا
 و خود و نذر بکمال استیلا و منظر مکه گشت ناگاه خطه
 علامت خود در اوطار در منظر خطه و صاحب شایسته
 بدین سبب بگفت پادشاه اشتیافت از غریب اشتیافت
 بوم بوم بر سر در پیشگاه حضور نمان حاضر گشت پادشاه
 از دره خاطر شده آغاز خطاب نمود که چرا چنین روزی
 و فرمود اشتیافتی که روز بوم بر سر منظر سقندر اگر روزی
 بر گمانه فرودم تا بوسه گرفته بمان آن نیاید کنی حاجتیک
 دارم بخواه خطه گفت از بوم بوم بر سر منظر خودم و نعت و نیا
 بخت حیات و بقا است و چون مراد این سبب شنیده

کاسه پاک مغرور از غزالی ارض چه غامده منصور نهان
 از این امر چاره نیست بستر خطه بر زبان رانده مراد ان
 که نزد عیال خودست تا بهر دوست ابرام نام در سال آینه
 بزم به سر حاضر کردم نهان فضا سرخاست که اگر در خطه
 تا به ضامن را بقدر رساند خطه منجر آن به طرف نکوست
 تا آنکه نظرش بر ترکبت این مرد بین پس شیبانی که کازانه
 نهان بود افتاد و این ایات را بخواه با شکر باین مرد
 نمود محاله با ظاهر مصائب با قاسم الا خاله با القان
 فکرت ال یوم من شبح کماله این شب باین کرم انور
 باد شریک گفت ابرو از بجان جوان مردن توان نمود چاره
 مستقر بانه بستر خضر در مرموزم بغزاین ایدم کس بود دوست
 و کفالت نمود منسرد و اینکه اگر بزم به سر است آینه خطه
 تسلیم نماید هر حکم که پادشاه الله فرماید و حق او چاره کند
 بستر نهان با نغمه شکر خطه حسان خود دوزخ ساخت

در

دست بید روز به سر چون صبح صادق از افق مشرق سر بر افشان
 با شفت به این بر طاعت با تو تو به بهر قرآن خود و فراد
 بهر امر آورد به هر نفس خطه بهشت ای کرد از این و است
 زبان کشوده و ناخود به طاعت خوستانه که بکله خطه دوست
 تا به پاوست و امقصد جهان بود که از جنت با سر حجت
 خطه را بقدر فاس از جلالت کلمات به بهر چون ترک
 بهر دست شد فراوان بر منده ساخت تا کردن و نه تا کاه از بر
 به چشمت که سرعت تمام می یافت نهان مستجاب گفت خطه
 چه دست روز گفتند شاید این سوار خطه است چون ترکبت
 شد خطه طایفه بود نهان با آدن او موافق بقضاء گفت خطه
 حق با و بود که از پنجه ترکبت که بفرمود که بر او و بفرمود خطه
 و تا رسید به هر طایفه با کت دارد از این شب بزم و کوا
 نمود نهان سوال نمود باعث بر این حق که از سر و فراد
 عهد و بجان چه امر بود خطه گفت افرازم به حدیث آینه

وایا نام کتب نزل سوادیه نعمان گفت بجهتین شتر حارث
 که تفسیر سجاد زنده و در صراط مستقیم روح الله بود نام نعمان
 گفت همان است که روح الله را درین دم مرگش خطبه
 بدینصورت خواند را از حبس محبته الله برآورد افکار بکبر و بجز
 بصیرت حاضرین اشرق نمود و چون خطبه خواند آیت الله
 از کبریا الحان جلیله تلاوت نمود نعمان و جمیع وزرایش سر زین
 و دست پرستیز زار و در روی همه تابت و در سجده گشته بر زمین
 رانده که صد هزار اخوس که تا کمال از این رحمت بی پایان غافل
 و محروم و از این مقام غفلت و همان تا بر سر و بر روی و بر
 قرآن را خراب نموده از ظلم و جهل و نادانم و ساس عدل
 و انصاف را استوار نمود حال ملاحظه نماید که بستم از اقل
 و در کتب ظاهر گشام و می مقام چون بقتضای صفات تعلیم
 ظاهر شد چنین است و غیره را با جمیع غفیر از ظلم نشان
 ضلالت بخت دارد و بصبح به است و اذلت نمود و از یادند

نازل

وایا نام کتب نزل سوادیه نعمان گفت بجهتین شتر حارث
 که تفسیر سجاد زنده و در صراط مستقیم روح الله بود نام نعمان
 گفت همان است که روح الله را درین دم مرگش خطبه
 بدینصورت خواند را از حبس محبته الله برآورد افکار بکبر و بجز
 بصیرت حاضرین اشرق نمود و چون خطبه خواند آیت الله
 از کبریا الحان جلیله تلاوت نمود نعمان و جمیع وزرایش سر زین
 و دست پرستیز زار و در روی همه تابت و در سجده گشته بر زمین
 رانده که صد هزار اخوس که تا کمال از این رحمت بی پایان غافل
 و محروم و از این مقام غفلت و همان تا بر سر و بر روی و بر
 قرآن را خراب نموده از ظلم و جهل و نادانم و ساس عدل
 و انصاف را استوار نمود حال ملاحظه نماید که بستم از اقل
 و در کتب ظاهر گشام و می مقام چون بقتضای صفات تعلیم
 ظاهر شد چنین است و غیره را با جمیع غفیر از ظلم نشان
 ضلالت بخت دارد و بصبح به است و اذلت نمود و از یادند

گفته و بلا طفت کبر و غن عظیم و قادر حرکت سیر موحده
 همچنین حضرت مومنین و مومنین عارون طبعاً است نام خطاب
 غلبه بر غن و در لایه و از لایه و لایه نام مومر با وجود حضرت
 خبریه نسبت به او و لایه و از لایه و لایه نام مومر با وجود حضرت
 بشریه را نام است اما در حقیقت است معذرت بعضی
 از این تعلقات و تعلقات فوق العاده فاضل و محجب
 و از صفاتی کتب مقدسه الهی محرم و مومر حرکت است از
 اهل کمال و کمال حقیقت و از لایه و لایه نام مومر با وجود حضرت
 تعارفات عاده و از لایه و لایه نام مومر با وجود حضرت
 و معارفات چگونه می توان نفس را هدایت نمود از غلام
 لا یصلح لایه و از لایه و لایه نام مومر با وجود حضرت
 افق علم و بر نشوون و تحریف نمود حال بعضی به صاف
 ملاحظه نماید که اگر غفلت با نعمان این مندر با کمال محبت
 و صداقت و صبر با و جهان بود در حرکت یکسان باشد

و غیر

و جمع غفر از مشرکین را به حدیث الهی یکباره منفر و منفر
 میگردانند و حساب و از لایه و لایه نام مومر با وجود حضرت
 قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا طاعت
 سبب ایقان و سرور و توبه قلوب شود اگر شخص از مومنین
 مومر در بین طاعات با نفس از طاعت حقیقتیه اظهار
 نماید و کمال محبت و عدم توبه معاشرت و فقدان طاعت
 بر این راه ان شخص از این کمال جهان محزون و مومر
 گردد که اگر کسی غفر از مشرکین ایقان بحق نماید و مومر ایقان
 این باشد که اگر در قلب ان شخص توبه قلیلاً باشد بوده
 ان نیز به شکیان کشته بکمال از مشرکین ایقان با و به غفلت
 و بطلان قرار نماید و چون بحال کتب و دین خود رسیده و
 روز نامه با روح نماید که فلان کتب مشرکین ایقان است
 بیشتر درجه قصورند اگر در نظر و ادب ایقان نیست در
 و در ایات تأثراً از نجوم سماء است تا بهیم معلوم

مغلوب و غیر مغلوب و در ذکر غیر مغلوب و غیر مغلوب
 مغلوب علی این سبکست مستقیم بر سر و کشته این چه دانا
 کفر نیست این بدعت است ترکیه و ادب و اشرف و ادب و اشرف
 امر برادران مؤمنین زمان زمان آخرت در دو قیامت بر
 بابر یا بیکو که کلمات نموده بنشیند و امان بجا مانده و نشین
 قلوب در اندکان ساکنین شود که در خفا بی امر و اسامی این
 افعال خیرند نه بد و نه بد و نه بد و نه بد و نه بد و نه بد
 نقاب افعال افعیه بعضی هستند که این میگویند که قاعده
 غیرت و بیعت و شهادت بران داشته و حال آنکه قاعده
 چون در این علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 و گران که در علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 بصیرت لازم که اگر اندک کند اگر این خوب نظر خسته به الله
 بود البته در این علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 هیچ امر در عالم بخیر و قول نموده و نه بد و نه بد و نه بد و نه بد

جملی

با کت از آن سبک است و نه با کت به هر چه که باشد و نه با کت
 را از چه که و بیجا است و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 استیلا و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 به علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 جمیع علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 این معاصی و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 بلکه در کمال اخص نیست تا علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 ناطق که در علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 ادب است جسم از عقل و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 دان و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 نزد کلام و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم
 دان این است و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم

[illegible]

٤٠

بیخ فرج حضرت خواجه گشت اخوان حسنه و خدمت حضرت خواجه
 در کمال شرف و زنده بود که باب مجتهد و مدو و عربی امور کفری
 که در کمال شرف و زنده بود که باب مجتهد و مدو و عربی امور کفری
 باشد و اگر حقایق این پنج کلمه حقیه بیان کرد که در باب دیگر بیان کرد
 و محمول از زبان رود و این در این بحر عالم و بحر فکر طایفه
 در رب این حسنه و در صفتها و آنک و سرفراز و این حسنه
 فضا و این حسنه و در صفتها و آنک و سرفراز و این حسنه
 حایند و این حسنه و در صفتها و آنک و سرفراز و این حسنه
 بطورین علم و در صفتها و آنک و سرفراز و این حسنه
 سعادت و این حسنه و در صفتها و آنک و سرفراز و این حسنه
 کبریا و رحمت و این حسنه و در صفتها و آنک و سرفراز و این حسنه
 و در صفتها و آنک و سرفراز و این حسنه
 در صفتها و آنک و سرفراز و این حسنه
 و در صفتها و آنک و سرفراز و این حسنه

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

گشته گشتند چه بسیار بجان فدا نمائند از بس ستم
 شده و چه بسیار بدن دشنام و شتم و ستم و ستم
 عالمها را آفتها گشت چه درازا داد صفا که چه بسیار
 انداختند و چه در چندان و دران سالخورد و عمره زده گشتند
 و ایمان و رسیده را در خاک و خون غلطان و مرده و دیده و چه
 است که در حال و دستگیر بمانند و همچنین کیفیات اعراف
 کل گشته و بعضی نسبت به ستم و زور و آتش زدن و آتشهای
 عسکریه با هیچ حسا که بجز و چه مریضه و وقایع مؤلمه و حرکات
 موجبات غلظت کوهن و حوادث و جهش اختلاف و تفرقه
 بموجبات تضاد و متفاوته در بار سب و متازعه و عدوان با این
 از بس و بینه قاتولیک و حکومت آنان و ظهور فتنه با
 و فساد و نه بر طرده اهلان و خور زبر میان حرفین چه در ستم
 و عدوان کار بر سر و سب بیا فساد از اینکه و قایم گشته
 بر عدم تمدن اخلاقی طوائف و در سب و سب و سب و این

طیرون

عبد چون ستم جبر استقصو شده گشته اند آنچه گشته
 نمود حال و وضعیت که شخص عاقل و بصیر و عارف و غیره
 آنگونه امر و تقاضا و اطاعت و قیام بلکه در ستم
 عالمها را آنگونه امور و حشمت در بابیت ان حادث
 چگونه سزاوارست که او عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل
 علی الخصوص که نتیجه از این امر و عاقل و عاقل و عاقل
 موقف عالی و چون این نتیجه باقی و با برادر و برادر و برادر
 الا بابت فتنه و اینها را سزاوارست در قرون ساله
 مرار و کر از حکومت آنان غالب بر فرست گشت و
 همچنین ستم و فساد و فساد و فساد و فساد و فساد
 نمودار و با آنکه شش هزار نفر سرسکین از بس که گاه
 فدا این تاسخ و ضایع موقته و سرور کرده و داد و ستد
 نیز از آن حضرت است اینکه امر و عاقل و عاقل و عاقل
 هر چه هزار و چهار صد و نود و نود و نود و نود و نود

هر روز با یکدیگر چون غرض آمد هر یک شیشه شده صد حاجت
 از دل بیکدیگر و بدیدند به دندان خنجر و نیزه و قطب عالم علم
 افراز کرد چندی ملک بزرگوار به تحت آفتاب چشیدند
 عالم غیرت و محبت بجهت غیرت و سعادت علوم بشر
 بنیز غایت و آینه را نسخ قدم بنیز نهاده مسئله اصل
 علوم را در میدان مشورت گذارند و همچنین مسائل و مسائل
 نسبت نمود و عقد انجمن دول عالم نمایند و یکت معا به قوت
 و عینان و شریعت محکم نمایند و امیر سر نمایند و اعلان نموده
 مردم بهست بشیریه مگر که فرمایند این امر را تمام آفرم که فی
 الحقیقه سبب آسایش آفرینش است که سران ارض
 همه سر شمرده و جمع قوام عالم متوجه شوی و بقا سران
 علم باشند و در این معا به هر مرتبه تعیین و مقرر به حد
 نمره هر چه بزرگتر و توضیح روشنتر و حرکت هر یک شوی
 و جمیع معا بهات و مناسبات و ولایت در ابط و صراط

بنی بزرگ

این است حکومت بشریه سقر و وحی کرده و گنگ قوه
 هر یک بر حکومت بشریه معلوم محقق شود چه اگر دارکات
 جاریه و قوا و حکمیه و لیس از دیار و بیسب و تمام دول
 سازد کرد و امر اصل صراطی این عهد قوام بران قرار
 دهند که اگر لیس از دول من بعد بشری از شرط و دفعی نماید
 هر دول عالم بر انضباط و قوام باید یکک بهست بشیریه بحال
 قوت بر سران حکومت بر نیزه و کمر جسم بر نفس عالم این
 انظر موقوف گردد بهست انضباط یکک بوده بشعانی باقی
 و لیس از کرده و غایب فرمایند که اگر چنین لغت بشیریه
 و کونین منافع و نیاز و دارکات و حیات یکک و عربها
 و خطر و اضطراب آفات مرتبه به به بهست بشیریه
 فرغ انسان کرده بلکه بیکر غلبه که سبب ثابین ملک و به
 فساد و نقاد و ضعیف و اقلیه بهست منافع و سبب از آن
 ادویه کان هر علم احوال از کمال انحال معارف و غلبه

ایستادنی قبال

مرتب دول درخت و سبزه نهند لیاقت کثیره اوقات
خود را تا در صطباع آفات مضربه که نشا چه در نه که و کواری
و منافع موهبت کلبه عالم انسانی است صرف بخانه بکدام
سبب آسایش و حیات و زنده که جانان است کوشیده
سبب نفع و نفع نوع بشر کردند و عموم دول عالم کمال قدرت
بر بر بر بجا در سر سفره کافه جانور و امم و جمیع آسایش
و راحت آوریده و سبزه نهند و بعضی ششها صحرای هم
کثیره عالم انسان بخیرند این امر را بسیار شکل بکمال
و منفع شمرند نه جان است بلکه از فضل پروردگار و عنایات
مستقرین درگاه آفریده کار و منت بسیار نفوس کاطه با نر
و انکار و آرا و فرزند زانند هیچ امر در وجود منفع و محال نبوده
و منت حقت غیبت غیبت غیبت غیبت غیبت غیبت غیبت غیبت
بسیار امور که در زنده بسیار از مفعول منتهاست شمرده
بشد که این مفعول منتور و نوع از ان مفعول حال حاضر متنا

که بسیار است

که بسیار است و آسان گشته و این امر عظمی و کرمی
اکتشفه آفتاب اندر جهان و نیت و سبب نور و نفع
در احوال و کمال و کمال است از جهت منفع و محال فرض
شود و لا بد بر این است که عافیت شاد این سعادت بگن
عالم جلوه گر گردد چه که آلات و ادوات مرتبه بر این منزل
بدیده رسد که عرب و رجه الا بطاف نیست بستر به اصل
کرده از این نفع صیقل مشروعه که گشت نه مرتبه است که
شرف و زور که از انسان بگویند که و نیز چکه و مرتبه این
و مالک اجنه و تیر و الاکت و جیش و مال و تیر و کله سبب
بند و حقیر و جوان و غیر حقیقت عدالت پروردگار و انعم
عالم از اعالیه دارا و تیر و مالک و دنیا و آخر و احوال و در احوال
در رفیه و زور که کان الهی و نفع استراسا و اصل غی
و توسیع حال جمهور و زبید زور و غفار و غیر است غایب
فرایند که در احوال چه بسیار ملوک و حاکم بر سر کرسی است

چهارم
تیر و کله

ستر گشتند از آن جمله ملاکوفان و امیرنمور کورگان کوفی
 بختیغه قطعه اعظمه آسمان را در فضا پخش کردند و بسکندر
 در مردان بلیون اول که دست فطاولی را بر سر قطعه از قطعات
 عالم کشیده آید چه غره از این فضا است چه ترش است و ملک
 معرکت و باغ و عمارت منظر را در سبب سحر اسطوره
 شد و بافت انفرادی حکومت از آن غامد ان کرد به ملاکوف
 جنگ که از جایگاه کبریا سر برآید شد به آنکه قطعه آسمان
 از آنکه مرده است به چون تر خاکستر گشت و امیرنمور
 از کشتن سنان به غیر از شست جمیع عالم و تحریب بنیان
 آدم تبه فاعل نکرد و بسکندر در مردان فضا است
 بر مخطوطه بر سر از سر برآید و غلب قطعه سر و بطلان
 بر کشتن ملاکوف فاعل است به دشت و نا بلیون اول از قطعه
 بر ملک اورب آسمان تحریب ملاکوف معمر و نه بر کشتن
 خانه و استیلا و ترزل و فضا را به شده در قطعه اورب

ایمیر

و بسکندر قطعه خود به تمام آسمان را در فضا پخش کرد و بسکندر
 در کجای و کجای در فضا کشتن و فضا کشتن و فضا کشتن
 نشان سحر را در اول از سحران با آنکه فاعل کشتن سرور
 در پرورد در ملاکوف بر سر جهان به ستر گشت که بنیان فوق
 از آنکه سلطنت بر آنکه از هر جهت فضا و غور ظاهر است
 بقدر خدا و آسمان بر سر فضا و آسمان فضا و بیداری
 قطع و قطع و بخت بر آنکه از هر جهت فضا و غور ظاهر است
 جمع فرمود در نه قطعه ملاکوف بر سر و بران ایران بر سر
 بخش تر جهان سر زنده و بر آینه و ترین ملاکوف معمر و سکندر
 گشت و از مخطوطه حکومت را اگر ارا عاده و زراد و بیداری
 و فضا سر آفاق آفاقیم سحر را فاعل معمر و بیداری
 آفت و فضا کشتن بر عت و سعادت معمر و بیداری
 از آنکه بر سر به صد آفرینش سحر حقیقت آسمان
 بکلام مبارک آفت و کشتن فضا کشتن فاعل فاعل کشتن

+

و اظهار سست از دولت در زمان حکومت او فرموده شد
 این بزرگوار را با سیر مرتبه با بیضام بنده ای تا زکشت باغ
 بجای آید و در زیر ملاحظه فرماید که در قطب ایام چه شالی
 منقوش و شباهت است که آوازه بزرگوارش در جهان عالم
 و باقی ماند و کجاست به پیوستن کرده و اگر میان زنده که
 بزرگواران برادریم کار این مختصر عقل آید و چون واضح
 برین نیست که از فرات این کتاب تأثیر فایده بزرگوار
 هر مراد حال بران صادر کرده لهذا مختصر عالم مختصر
 که قریب عقل با سیرت و زکشت و کن کار این مختصر
 حقه مشهور کرده باشد البته من بعد با سیرت اسامی علم
 القیود عالم ملکته بود و در مختصر کتب معتبره مختصر
 با در عالم و در سلطنت فایده جود عدل را تواریخ عالم
 مقابل کند و میان هر صوم حصون حصنه و غایت
 نماید چه که فواید این سیف فاطمه را تقریر با غایت

درضا و منقلب کرده و در زمانها از هم این چند اعلی
 در حد معتدلت و آباد سرافراز شود در این مختصر
 که بر اثر هر جهان با سیرت با کف نشانی سیرت علم از این
 حکومتش بکمال سیرت در ارکان عالم بود که رایت
 آید و عقل و رایت تائید عدل این در فواید عظیمه و جلال
 آیین مقام شواله است سکندر در امانت نامه
 و این واضح و بهر جهت که جات این عالم عالمی چون
 صیقلها هر نیات و در مورد در وجودت و شایسته
 که در سیرت و غایت با سیرت محدوده و در خبر با
 که دارد چه بکمال و تن کند جان آید چه وقت مردان
 چه بر در خاک و جهانگشای و کشورستان و مدوح
 بکمال مختصر ادوات حکمت جهان مختصر و در سیرت
 تعجب مشهور از بزرگوار اگر در مقابل عدل با غایت
 صف حکمت با راجع و با کمال حکمت مختصر و با کمال

مشتهر بر آنست و مستحقست را در میدان جلالت و عبادت
 بر آنکه خدای عزوجل را به شکرش بر تو با سر حاله باشد و هر کس
 این نعمت عظمی را بدین علم هر عدل و این حکمت سبحان
 بیشتر است از هر نعمتی که در عالم است و تا به سر حد
 نرسد که گفته اند هر چه بخواهست کلمه را بعد از آن در او نیست
 الهی و به طبع عالم را به این معلوم و برین است که این
 مشیت عالم است که اطاعت پروردگار است و شرف و عزت
 در مشیت او و هر چه او بخواهد کند و این مشیت است که
 در حق و در سعادت خلق در مشیت است که حکام کتب معصوم
 از هر کس که لایق است که در عالم وجود ظاهر شود
 و هر کس که در این دین و اگر ضایع بود برین که معصوم
 از هر کس که لایق است که در مشیت و صورت و ضابطه سعادت
 و در مشیت عربی به شکرش است و این است که اگر
 به هر یک از آن که تحقیق در نزد پروردگار است و این است که

تجدید

تجدید در دین و شکرش به همان کلامی که در این قرار دارد
 کلامی که فیما بین ما به از شکرش است که این را به شکرش
 آنکه شکرش است که به شکرش از این و به این است که شکرش
 تجدید چون او را به شکرش به شکرش است و به شکرش که شکرش
 از این الهی را از افعال و عبادت و این است که در آنست که هر چه
 که هر امر هر کس که به شکرش است که شکرش است که شکرش
 مثلا اگر سراج نورانی در دست چهره سبزه و آبیان آنست
 خانه به نور و نور و ظلمت مستولی را که هر کس که شکرش
 به نورانی در حضورت میوان گفت سراج نورانی است و شکرش
 سراج عادی به سبزه و نور و شکرش به شکرش که شکرش
 انقیاد به شکرش از جمله مکران و این است که شکرش به شکرش
 احقر و این است که شکرش به شکرش از این است که شکرش
 مراد از این است که شکرش به شکرش از این است که شکرش
 باب را که به شکرش است که شکرش به شکرش و شکرش

روحانیه گفت سجد و میزبان فرموده برو روح الله زان عمرها
 کشید و بعد سجد طفت معارف حقیقه کتب مقدسه الهیه
 بر صفا بین کتب سزا سوادیه محدثات و مشکلات بیان
 کرده و نزال من القرآن را بر شفا در علمه طربین و لا یزید فی
 الاضار و شریبان که ان علم فرزند بر هر چه ان مثال نمودی
 که در قرآن کریم نیست غیر طایفه این علم نمود و حجاب شلال
 که شمع اناب بر نور خبر کرم سنیاید بهر کرم که بصیرت
 و بصیرت کثیرا و لا یقتدر به الا الفاسقین این معلوم و واضح
 که مظهر و مایه خود و طایفه عباد و کبریا آمدند و کما حق فی
 البلا و محبت و الفت و شمول کلی بین افراد نوع است
 و هیچ بر سر عالم بدین انکار و انفاق خود و بهر کلمه و عالم
 اکبر و سائر الفت و مظهر و بان حقیقه الهیه است
 انفق باقی الارض مجامع ما الفت بین طوبی و مکن الله قلوب
 قلوبهم و با یکدیگر در بحث انبار الهیه و انکار و حقیر و انکار

فانهم

فانه و طوائف متضاده متضاده را در نفس گفته و همه جمع
 همه بر این حال حکم جانی و ادبانه و بر این نوع سبب نیست
 نگاشته و محکم که بر مانی و مرها اعدا شدن و در دوزخ باشد
 باستان چون که فی بعض طبعه و در مغرب هرگز نگردد و در
 جانی که ان و بنگان از هم جدا است مثله جانی با شریبان
 انصاف و انصاف و انانیت است و بسیار سبب علیه السلام
 و اظهار احوال و انانیت ان کما هر مقدمه و نواحی مغرب و فضلا
 بلکه دایره قرابت و احادیث و توبه و کفر و کشته و مکن
 چون از زمان حضرت سرسجامی جمیع امور در قرآن علیه السلام
 صبر و در است و نواحی مغرب و نواحی انصاف و انانیت
 متضاده که مظهر معلوم و واضح کرده که در عالم وجود آید و بان
 است و هر چه است و انانیت و در وقت است و با خود و با یکدیگر
 و نذر و امتثال او که ان برده اند و در قرآن و نذر و امتثال و
 است و هر چه است و انانیت و در وقت است و با خود و با یکدیگر

طالع از طالع عالم باقی نماند بفرستادن بنوعی که مطابق فرسخ
 مسجد اعظم هر دو صدق کفر عالم است در آن یک سر است
 در ملک مصر از نواله و ناسد که در شهر در جمیع ممالک مصر
 گشتند باستان فیضان فرات مصر را از وقت دوم
 فطر و اذلال و حقارت بسط و غریب بشردند برخواستند
 و در آن به سر است از غلبه و منفرد شد در تحت آگاهی
 ظفر و در فیضان اسیر و در این کفر است سرخیز و جعفر
 بنسب که خیزن بسط و در تحت و جفا و غریب بسط و سرخیز
 اسارت و ذلت و ظلمت در آن به است و سر است
 در روز بر سر است از جان در امان و اطفال و جوانان
 از به از غریبان و غریبان و با هر تا بان طعنه از غریب
 مصائب آله فطانت دل بر خون و شراست از سر است
 مثابه همچون بر سر است از این حال بر طالع تا که طالع
 بهشت نارا و در آن سر و در این طالع مبارک است و به

فرمودند و ندای جان فراموش را از ناله و ناله و ناله
 با غریبه و غریبه بسط و غریبه و غریبه و غریبه
 در آن سر است و در آن سر است و در آن سر است
 آن گشتن طاعت و سر است و سر است و سر است
 فرمودند و غریب و سر است و سر است و سر است
 جامه و سر است و سر است و سر است و سر است
 را فرستند و در آن سر است و سر است و سر است
 گشتن از یکجا که سر است و سر است و سر است
 و اسارت و جانت و سر است و سر است و سر است
 تا که سر است و سر است و سر است و سر است
 اسیر است و سر است و سر است و سر است
 نواردن و سر است و سر است و سر است
 با و سر است و سر است و سر است و سر است
 ممالک سر است و سر است و سر است و سر است

آمد و این طایفه در جمیع شئون و صفات و احوال و عیال
از علم به معرفت و ثبات و حقیقت و عبادت و شجاعت و غیر
و سخاوت و کرم و فیاض و علم و عالم و تفوق و توفیق و کمال و کمال
در آن عصر که بین جمیع اهل سینت و کجی و شیم و غیبه و معارف
حق و باطل و سائر و در مدح و نعت و کرم و کرم و کرم و کرم
اسرائیلی میباشند و در فراغ و منفرد و مذکور که غلامی و یونان
شرفی و غور و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
حضرت سلیمان انبیا سرور و سفر و احوال و شایسته
با بعضی از اهل علم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
بیرون بپایان افتاد و صداقت الهیه و بغیر از احوال و شایسته
بعد از قطع با سراج و حضرت و رانا و سیر و کرم و کرم و کرم
جمله یونان بران و احوال و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
قیام نموده و با کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
سفر و احوال و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم

قت اسرانیته در جمیع مراتب و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
تا کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
فرا و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
در زمان رجوع و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
عظیم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
برداشت و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
رجوع و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
و منفرد و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
نموده و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
منصف شده و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
در کتاب و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
دانش و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
کردند از کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
بیک کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم

اسرار حقیر جالبه منج و چون بست غلا، جابر منصف اند از
 بر استمال چنین نورانیت عظمی لطیف و بیما، نبی بر مشهور
 چون و خله تا نبی علامه و آثار نبشت دولت و سیرت حقیر
 طالع اسرار بلیان نمودار شد انعامات خلیفه حبیب روح
 بر اثر نظر زدن و خطه جلیل ساطع گشت در حرکت
 خوشت و بر آن دایره مدار و حاجت کبر سیرت دل داشت
 و از شجاعت و طغیان کبر عظمی بر پایه سر برآیند سیرت
 معطر گردید و جامع مکان جلیل و کبر ساطع ابر صریح
 در آمد و تفسیر سیرت انفس سر از قیر غفلت و جهالت
 برداشته کلمات ایه تا نازگشته در مدت سه سال
 بزواج کمال در داشت و صحرای آرزو شایم و طبع حرکت نمود
 کل با صبح به ایت است بفرمود و با خلق در دانه و صفات
 مرتبه زمین میفرمود و اگر وقت اسرار نبی بان کمال نورانی
 نموده که خدمت بر طاعت مرسته بر و اوج با تفسیر روح

نظر

روز مرز باره و قمری اندازد مژده میکشند و مکن چه خالده که
 نظر اعراف نمود و برادیت ان سعدن علم له فی و محیط و صریح
 بر فو استند ان سعدن طیل که ستر جبهه الله الله از سترن طاعت
 امکان سطر سترت، قصد معارج نامکان نموده خلاص صبح
 بقا است به بر آن سترن طاعت الهیه و در حقیقت کائنات
 دستوار در فریه مکن نبود با وجود این علم و است کبر ستر
 و اساس سترن اخلاق است که اصول مدقت باشد
 در ستر گشت در فضل ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر
 ستر به که زجده ستر است در ستر و در وقت طاعت
 با ستر تا ستر اگر ستر ستر ستر این روزها ستر ستر
 ستر بر گردان و همچنین در آیه چهارم ستر ستر ستر
 که گفته است ستر ستر ستر خود را دست در دست ستر
 بعد از بیزار و آس چنین میگویم و شما تا ستر ستر
 دایره و ذکر هر کس به که بای خود و ستر تا ستر ستر

و نیز که مستشاران دولت و طوایف سنانند ایشان را طایفه
المنزله فرزند پروردگار آسمانی باشد چه که آفتاب او بر گشته
و بیکو کار هر مشرق و ابراهیم او بر ستار در آید و هر
نیز اگر که مسلمان خود را دوست دارد چه بر و برتر از برای
شمارت با مومنان انداخته را غلای چنین فرستاده و بیکو
ان مطلع حکمت الهی را این فیصل بسیار فرستاده و بیکو
این صفات معصیت متصف کرده چه هر دو و مطلع و
حقیر هستند خلاصه آنحضرت فرمودند که در این
مرد و اخلاق حسن بسیار و نیکو تر شده و در پیش
خاکستر که هر جانب عالم است چنین فرموده چنانچه انظار
هر دو در ظاهر با نظر حق و معرفت عالمین پسندانند
و کن فرستاده از طایفه خداوندان هر دو نبات افشاده و
باور عزت سر به مشرق و باج کشند آن وقت حبه
معدوم و ضعیف شده و کن این نیکو سر مدد چون بخاک

بیاورد

میبارد که عبور بیست و نه فرستاده صفت عربی عالم را
نموده در زمان جمیع احوال و احوال عالم را در مختصر در وقت
و حقیقت مایه و مشرب که به حدایت الهیه بوده و هر
بر سر زنده طایفه نبوت و آنان نیز کلمه محمد و سکوت ابراهیم
دیار که ترویج امر خاتم نبوت که سفار و سفار آید و جمیع
بشریه بود و کلمه ملک چهار نقطه از طایفه ختم عالم را
عزت عبودیت با هم خاتم بر آورده است و کلمه عاقبت که در
دول در ترویج دین امر شده اند و کلمه حق و در سب
از طایفه بسیار و فریکت و غیر متکین جزا و مجاز و حق
کلمه فرجه جمیع شده حال ملاحظه نماید آید و هر دو از جهت
اساس هر دو از ذات خلق شده و با هم از هر دو
چون او این امر متصور گردد و با هم از سبب حقیقت اللفظ
و کلمه و کلمه که نام چون ایمان عزیز مقام نبیه و احوال
نرمیت عدم در جمیع احوال و هر دو از سبب و هر دو

صفای که عطا در توحید و جلال و کبریا در عظمی و کمال
 و ان شریف بود و مؤمنین با الله در جاست تصدیق و ایمان طاعت
 شریف و تبت است بیکره و نه طاعت کعبه و غیره که مستحب است
 از او در الطاف روح الله نوشته اند و در عظمی و کبریا که
 بجهت و جلال و اطلاق و احدی که که جایز است حکیم شهور و ادویه
 از لطف سببه بود و حدیث در سنن مؤمنین با الله که شرح
 جامع کتاب اطلاق در سیاست و در تصنیف خود و در
 که جبهه و ایمان است مجبور با سر سیاق افعال بر تبت و ادویه
 نتواند و از این جهت محتاج کلمات رموز به ارایه است و است
 و عتاب و در آفرینش و در این بر تبت این مطلب که ایم
 مشایخ و حکیم و غیره که در ستر خصایص و ذواب و قاری است
 معقد و مؤمن و از این طایفه افعال حسنه و صدور و دنیا و شرف
 انقباض و طریقت و غیره است چنانچه جمیع ماها است و دنیا و غیره
 که در موت حاضر ندارند و اگر کثرت حرص و شتاب و دنیا و غیره

و بهای از متعلقین و غیره و بهای که در عالم و غیره و غایم
 فیلسوف در این و بعضی و جایز است مقام خود که طاعت و ایمان
 این و غیره و غیره طاعت تبت که خود را تبت و جانت و ایمان
 مجبور و تبت و در جلال و کمال و تبت و غیره که کثرت و طاعت
 حکیم و جلال و اطلاق و ایمان و تبت و جلال و کمال و تبت و غیره
 آگاهی از اطلاق حسنه و اطلاق و ایمان و تبت و جلال و کمال و تبت
 تجرات و افعال و ایمان و تبت و جلال و کمال و تبت و غیره
 خیرات و تبت و جلال و کمال و تبت و جلال و کمال و تبت و غیره
 عوالم و تبت و جلال و کمال و تبت و جلال و کمال و تبت و غیره
 ملک و تبت و جلال و کمال و تبت و جلال و کمال و تبت و غیره
 و ایمانی که در تبت و جلال و کمال و تبت و جلال و کمال و تبت و غیره
 و در تبت و جلال و کمال و تبت و جلال و کمال و تبت و غیره
 که در تبت و جلال و کمال و تبت و جلال و کمال و تبت و غیره
 مستور و کمال و تبت و جلال و کمال و تبت و جلال و کمال و تبت و غیره

غیر نماند و بس از آنکه گشت و نطق جسم و داله و طاق
 غیر متبینه عالمی اما نمود و خواجه و جبه و جسم و جسم
 از حسن و قوام و سایر جان که بشر از دست غایت و
 شمس حقیقت از آن مجاز و بر لب و نقطه محمد به انسانی خرد
 و بر آفاق مکنات از اعتراف سر به تپه مبدل و داشت
 تا قیامت نبی بر گشت و از شرف الارض بنور تپه انصیر
 جهان جهان ناز و جسم است امکان بر در مراد از آن کار
 بنیان ظلم و جهل منهدم شد و از آن منهدم و عدل مینوشت
 گشت و بر تپه بنور منهدم و از آن منهدم و عدل مینوشت
 و طاعت منور شد و از آن منهدم و عدل مینوشت
 بر تپه کبر و زجاجه بطای جان بر تپه قیامت و منور شد
 طاعت عالم بود و سر مد مومنه و عاقله منور شد و عاقله
 و سعادت ان اقامه در کفر گشت و طاعت انور شد و کور
 شر طاعت منور شد و عالم از آن قیامت اعراب بنور شد

انور



از قیامت شر منور شد و کنگ بعد از طبع بر آفاق و در آن خط
 و در بار از تربیت ان حدان کمال و محبط و مرور کمال
 قیامت شر منور شد و از آن منهدم و عدل مینوشت
 کنگ و حدانیت جمع شد و این مجموع شمس منور شد
 جمع مراتب انسانیت و کمالیات بنور جهان منور شد
 که کنگ طالع عالم در آن عصر مبدل و منور شد و طاعت
 و قیامت و طالع عالم در آن اعراب و اسطر و اسطر
 منور شد و منور شد و کنگ و کمال و شمس منور شد
 و کنگ عرب آمد و منور شد و کنگ و کمال و شمس منور شد
 علوم و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
 و منور شد و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
 طاعت کنگ که کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
 طاعت و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ
 و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ و کنگ

ان مشرف و بنبرتر از شدت جهالت منحصر بر نه هجرت و
 غیرت میسر دهند این چنین و ششاس تا دان از قیامات
 ظاهره ان بزرگوار در جبهه رسیدند که مالک مصر و سران
 و شام و کلدان و عراق و ایران را فتح نموده جمیع نبات امرو
 چهار اقلیم عالم را منصرفه اوردند نمودند خلاصه طالع غروب
 در جمیع فنون و علوم و معارف و حکمت و سیاست و
 اخلاقی و صنایع و جمیع سرور کفر و انوار کشتند و در
 طریق جنین طالع منور شد خضر در دست قلبه منور شد
 کالای بشریه بطور برهان حقیقت و نبوت سرور
 در چهار اولیه اسلام جمیع طوائف و ادب کتب فاضله
 و معارف مدینه را از اسلام کاین مالک ایس
 می نمود و اگر در کتب نو از تحفه از جمیع وقت می نمود
 واضح گردد که اکثر تدن و ادب مقتبس از اسلام است
 جمیع کتب حکما و دانشمندان و علما و فضلا را اسلامیه

قلبا غلبه در ادب جمیع و کمال رفت در جمیع و معارف علوم
 مطالعه و ذکر نموده امر و مصلحه را در هر انمودند و کتب فاضله
 اسلام که مالک اسلام با خود داشت در کتبخانه مالک
 ادب نسخ نموده و شمس و سحر و فرائین و احوال و کتب مالک
 ادب جار بست که از کتب کتب اسلام مقتبس از کتب فاضله
 و فاضله و علم اسلامیه است و اگر وقت از نظر بر سران
 مقتبس فرمودند است و مقتبس از کتب مدنی ادب تدن
 منابع مجرب واقع و مقتبس از کتب فاضله و ادب تدن و فاضله
 مجرب از ادب و سیرت سجد از کتب مقامات منقشه فاضله
 چون بنی مقتبس از کتب فاضله و ادب تدن و فاضله
 انوار و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله
 تدن و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله
 کرد و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله
 قیام نموده و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله و فاضله

بمساجیکان و مجاوران لفظ و لیا را در شصت و سه مرتبه و غرض
 و سعادت بیان دول گویند و شمار از تقصیر عاقلانه بخواهد
 و متاخرت و بهر و مکرر فرستادن کرد و آری این مکرر
 که این و کما ظاهر و مستعد و طبع و طاعت طاعت در کمال است
 و طاعت حرف و ضایع نایب و از آن مفسد و رافقه هم برای
 جمع بگویند و طاعت این بر خفا و احوال نایب از حد رسیده
 از احوال او رب که صدق و انصاف شصت و سه مرتبه که سائر
 جمع شمرن قدیمه شان مفسر از اسلام است چنانچه در خط
 محض مشهور و در بار احوال غرض که در مجموع مکتوب در کتاب
 او رب اقلع و معارف و در تالیف مستقیم در کتاب است
 برقی اعم در ادبیات که از تالیفات مشهوره است در این
 است غیر کتاب طهر او رب و این مکتوب و قواعد و قی
 و سعادت را از اسلام شرح و موطر بیان نموده و چون بسیار
 مفسر است لهذا ترجمه و در بیشتر در این رساله سبب نظر

طهر

بلکه خروج از حد است و اگر نفس در آنچه گفته شد قانع نشود
 بان کتاب نامه مختصر این است که جمیع تمدن او رب از این
 و نظام و اصول و معارف و حکم و علوم و عادات و رسوم
 و ادبیات و صنایع و استقام و غرض و در بیشتر و اخلاق و حتی
 بسیار از الفاظ مستعمل در بیان خواننده و مفسر از این
 بیان نموده و غرض از این مکتوب و ذکر کرده و ثابت و بر این
 که هر کس که در چه زمان از اسلام آفتاب سرور و در جمیع
 و اول عرب و بلاد عرب که اندیم ملک است با نیات است
 مدت فلیله در قیامت کاشم را در این مکتوب که بهر نویسنده
 و سبب است بدان و معارفشان در چه در کمال بود و تا سیر
 در اسلام و مکتوب علوم و لغز و حکمت و عتباتشان چنانچه
 و استقام بود و بر هر که از این در جهان در قیامت که در سیر
 و از ممالک او رب چه بسیار از اهل کمال که کان که در این
 فرموده و غرض از این سبب و غرض از این مکتوب و غرض از این

سبب فوت و اختلاس ارق کرده و همچنین زمام امور درین
بدست طایفه خاندان افند قرار نیت و بابت و چون
عاجب ظفر قائم کرده است و اسامی در بابت غرض است
بفرستادن بدین باب که از جمیع افاضات شخصی که نشسته
باز و جدگان در زیر نیت وجود بگویند و ممکن نیست که بگویند
از منافع ذاتیه خود چشم پوشیده و غیر خود را در خیر خود
نایبند و آئین بدین حقیقت چه که در طبیعت است نیت محبت
ذاتیه خود و خیر ممکن نیست بدون اتمید و اگر از طرف
و نواب عید از اول و موقوفه جسمانی خود بگذرد و لکن شخص
موقوف باشد و مؤسسه بابت او چون موقوفه و متعلق شود
کلیه امور و پدید آمدن و جمیع امور و شریعت در مقابل عزت و ستاد
در جات اخرویه کان کم ممکن است که کرده و بگذارد
و منافع خود را بقتل آن وجه الله ترک نموده در دفع عموم دل
جان را در آنجاان مبتدول دارد و من الله سميع عليم

ان شاء الله

ان شاء الله و مرصعات الله و بعضی نقیصه منافی کان که در کتب
طبیعیات مانع از کتاب اعمال نبوده و صاحب کتاب است
و در زیر نیت خیر شریعت که نصف کرد و جبر و غلبه فطریه که
ذاتیه است بدون ملاحظه عقوبات شده و در نیت بر اعمال
و منافع غلبه افعال جبریه بر نیت و اگر از عباد و موقوفه اعمال
خیریه است و آنکه در نیت خیریه و نیت نایب و اضع و درین
شود که تا بر سر طایفه از خود منافع نایب است و بر سر
و همچنین ملاحظه می نمایند که از اطفال و در صغر سن آواز نیت
و بگذارد و اگر از نیت بر نیت خود مانع آید تا نیت خود
مرتب به نیت نیت را به بر سر معلوم شده که نیت را بر سر طایفه
از نیت تعلیم است و آنکه بیا آنکه بر فرض تصور اینکه خود طایفه
تا بر سر طایفه مانع شود و آن بر نیت است و این معلوم و در نیت
که هیچ نقیصه منافی کبر عظمت چه که این از موقوفه نام شود
بگذارد و در حال حاضر در وجود وجود و بر نیت است

مردم و در بادیه چهر از آب سراب اغراض نفسیه برگردان
و جبران حال بدیده تصاف تا حظه تا سید این اصلاحات
بالقوه و بالفعل که ام یکت مخالف او امر الیه راجع گشته اگر
از نایب سر جالس مشورت است ابکیه و نقی آیه مبارکه است
که بفرماید امر سرگشته و محجوب خطا باطل و حق را سنج گمان
و جوان ضامن گشته مضبوط و محروم به بیفرماید رشا و محرم
در انجمن است چگونه امر مشورت مغایر قوانین مشورت معتدله
و به نام خطیبه نیز تعلیل مشورت است و برین و مجرب است
فوقها ضامن و سر را منوط تحقیقات و دفعه دفعه بنیهای
عده و ثبوت شرع و تلقی قرآن با دست بر سر و من بر زلف
الیه است و آنچه در دای حکومت مسافه محرم بود موافق احکام
قرآن بین در چنانکه متواتر اصبح گشت که ماکر کلاه بکشان
زبان صد ارت عاجز میرفت و سر به روی سوال و جواب
از جنس سبزه و قریب بکاران که خدا بان فرما بکار بکاران که در

لله

سودان ظاهره بودند من این مردم هر یک است در مقام مشورت
کردن بریده احوالی ملک بران در زمانه و متجاوزان مدک و بودند
بسیب خضر حروریات داخله و کثرت عدم و این سبب است
و طبق الحان و لایحه مدون و لالت و حکام نفی است که در
ایام مسرعتان و آن زمانه که حکام در او خود هر نفس و هر مرتبه
و سینه است و هر شکوه که گشتند و از خود فاش گشتند
شرع شناسان عده را بجهت اغراض دافعه بر گشتند
فصل مشورت اغراض بود چه که حاکم مشورت گشت و آن
بود آیا عنوان گشت این امور موافق عدل و انصاف و مطابق
احکام مشوریه است و یا نه و بنی و برین و علم قرآن
و کتاب معارف عربیه و اطلاع بر صفاتی ملک و طبیعه
افعه و توسیع دایره مشایع و تربیه و توحید و تجارت و کلیه مشایع
ثروت قوت منافعه اصول دایم الیه است و یا نه که در مشایع
نظام مدن و تعلیم احوال و امور و فرا و سایر طرف و سایر

راه کاسکد آتش و سبیل و سبیل نعلیه و حرکت در زمین
 احوال معاد و عبادت درگاه حضرت احدیت است و بعد
 ایشان معادن سرکه که عطر و سبیل و حرکت در وقت
 و آب و عطر و کارخانه که سبیل آسایش و راحت است و بعد
 غنا و نوای کریم و حرکت است و در بعضی و بعضی و آب و عطر
 جدید و شوقی و زنی و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 قمریات پاک و در بعضی که مختصر و حرکت و در بعضی و عطر
 که بعد از این و عطر و حرکت و عطر و عطر و عطر و عطر
 که میان سبیل و حرکت که از جهت صد هزار غرض و عطر
 و عطر و عطر که در عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 کافه است آن سبیل و حرکت که عطر و عطر و عطر و عطر
 سبیل و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 و بعد از این و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 بزرگوار و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر

و عطر

و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 که پس از عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 شود این و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 تیر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 که عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 شد و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 بکال و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 چه عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر
 که عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر

و سکنت نکات و بند و بخت فالصی که حق را بداند
 چه را حالی برسد نه و خبر و نور خوشی را فراموش نکند
 نفع عودم بگویند و برون عاقلان هر روز نکات خصایص
 خیر آن سرمن نفع آن سرور آن سرمن بغیر آن سرور
 الله چه سود احوال عجیبه و نفع که هیچ نفس حق استماع نگوید
 و فراموش نماید که صفود قائم از این قول چه درد نفا
 اقوال چه غرض نفا نه همان نفع مثلاً ملاحظه میفرماید
 که نفس نکات منافع جزئیة ذاتیه خود نافع سعادت میبرد
 از ناسر نیست و بخت که شکر حساب خود مزاج و کشت
 زار مع فطیر بل نشسته و غراب بکشد و بخت مطاعت
 خود را تا ناسر را بر عقب جا بخت که خرب نیان
 دلالت بکند حال این شخص با وجود آنکه عاقل مرکب که
 رده درگاه و بکشد و بغرض فکر انبیا و اولیا را در دست
 پیوسته نفس بعد از طعام دست خود را بجا بون که بر جگر

بر جگر

عبد الله بوفه و از سلام است بشود چون این چهار دست
 خود را بر این و محاسن خود نماید آن شخص غریب گردد
 که فیض شریعت بر هر فرد و آداب مالک کفر باشد
 کشت ابد او را اعمال خود را نظر نماید لکن نکات و با کرا
 چه و فتنه شکار از راه این چشم را بکشد و اگر
 باز کند و از تقلید نفس سر تو چه در سبب غفلت نکات
 و کراهت و نکات و نادانی انسان است نفع نکات
 بحقیقت امور چه برسد و در نکات نکات و سائر نکات
 و سعادت و بزرگواری و عزت خود بین طر و طوائف
 عالم بگویند فساد مریح حقیق میوز چون استیلا بر انسان
 بلکه و از بار غریز گردید و از جادو در فضا چون شد
 غلبه سر و قدم شود مستعار و بجهلکام در شمشیر و سکن
 مستقیم در آید بحر عزت در موج برش طر انحال و اندام
 بشناسد معین جیات طیبه در جوش در آید نشسته بر

باب نهم در بحث بابله گنبد و مقاصد را در چند گشت
 ناکه و غفلت باشد ازین برادر عزیز و برادرین بنامیده
 از نصب جانی و استماع اقوال بی فکران و بی فوایدان خبر گشته
 و ذات نه بیسند و توفیق الهیه در پیش و ثوابت
 و بانه موقوف از بهر بیان نکرده شد و چنین نوشته و از حد
 امور که محتاج اصلاحات است تا حدیست طریقی تعلیم علوم
 و تربیت کسب معارف و توفیق است چه که از عدم توفیق
 بسیار بشتان و متفرق گشته و توفیق موهوم کرده هر یک از ایشان
 بغایت مطول شده و غمناک با بر سر حقان وقت دیده از حد
 و اعار خود احراف نموده و تصور صرف نیست و همچو
 متصرف نموده چه که تغیر در اقوال و احوال نیست که اگر دیده
 ملاحظه شود واضح و آشوب گردد که این کلمات بعد از وقوع خبر
 نیست بلکه حرف احوال و منابع تصورات بی فائده و احوال
 ملاحظاتی بجهت و جهت و شنبه نیست که اشتغال با نیکو

المقام

او حام و خف و بخت زاده در اینگونه احوال سبب خضوع
 و انقاف عاریست بلکه انسان را از خضوع معارف و معرفت
 از او نام برکنجاند البتة بشریست متبع و محروم نیست
 انسان باید در هر فرد از خضوع حافظه نماید که تا این فرد
 جزیرت و جدله و تاخیر از او حاصل گردد علوم و معارف
 بمعنی تربیت را خواهد گشت از او حاصل البتة بمان و تحصیل
 گویند و الا که عبارت از اسباب بیچاره و صرف بقوه
 خفا و نه از البتة و هر که سبب نزاع و جدال شود و از او
 حاصل نشود چه جسم انسان حیات خود را در نزاع و
 و محال است بیچاره آن صرف نماید و چون مطلب بسیار
 محتاج به خضوع و محاکمه الحکام است تا آنکه ثابت و بر هر
 که بصیرت و علم کم البوم است تا هر آن شخص را نتواند
 و همچنین واقع و در هر شک که نیست وقت سبوحه محتاج به تحصیل
 بعضی از آنکه و بنده و لهذا در جمله ثانی این کتاب انشاء الله

4

ضمیمه است چنانچه تحت قلم از این مکرر طایفه
 و فرستاده و محاربه نموده بقدر حرات چنان گشت
 مختصر را که مستحقین است بفرستاده حال آنکه وقت
 چون در جات غالبه معارف عصریه متعارف و مضمون
 مستحق بودند اگر کار در مل عالم بر او هجوم نمیداد البته حاضر
 گشته غالباً غایب از امر اجماع نمیداد و از این حکایت عجیب
 آنکه حکومت زوایان در اصل تابع دولت محلی است
 چون بعد از سال که چشم و گوش را که زشتی سال
 زنی و نه ذات عصریه و ترویج معارف و صنایع عمومی بود
 بعد از آنکه در دست طاقت جبهه و گوشه کرده تا آنکه افکار
 مزبوره اصلاح گشته و حاله حکومتی را بر سر
 آنکه نظر سران مملکت نظر بر اساس سر ملکه عشره احواله حکومت
 چون است در این آیه با حرات چنان نموده و از نظر
 چون بجهت بصله گشت وقت ناخدا که بکونه معارف و

برسر

سبب است و عدالت و عزت و انظار حکومت
 وقت شعله و چمن در دست که در هیچ بلاد ایران
 و قصبات صغیره و کتبهای متعدد گشته و احواله از هر جهت
 لشرق و تخریب بر تعلیم قرآنی و کتابت اطفال نموده
 خردمند و فرزندان ایجاد کردند تا عرف و احساب قلم
 بنامه که زشتی است به فائده است چه که وقت
 جبهه و غیرت و منت باشد جان جسم به جان حرکت کند
 حال این تیره و غیر در طبیعت احواله ایران در شهر و ده و روستا
 و گوشه و رسیع و از این معارف است و اما هر یک که برانند
 این اصول تدبیر و اساس سر زوایان غالب معارف
 بشریه و در امر مملکت و قوانین اصلاحات کامله و انشاع
 و از مدققت تأسیس را انقباض از مله سر زوایان
 موافق نه بلکه تأیید و تراز و در جهان است که حکومت
 ایران بکفر و تقی نموده و با کمال امور و با انزاع غایبه البته

اگر عقل مستقیم و مهارت کلیه فرائد وقت و محنت و غیرین
 اینها صفت خصله در بار دولت و جود فیض استعانت بر است
 و کفایت که مطلع بر فرائین و خطرات عالم بسیار هستند
 مع شوق و بکمال جود و اندام و خیرات و کفایت امور دیگر
 و تکرر فواید و ایرادها ممکن است که بعضی امور اصلا حاکم
 باید و ممکن در کار امور محمود برافشا هستند چه که فواید عده
 کرده و حال از امور غیر خود را صرف نموده و بخرم کرده تا اکلان امور
 اصلا چه بجزیره جود آمده حال اگر چشم از آن پوشیده نشود
 اگر در خود مملکت خود و دیگر اسباب فراهم آید که ترقی با مایل
 حاصل گردد و آنکه همکاران و مکتوب و مطلوب مستر شوق
 ملاحظه نمایند که در ممالک سائر مدتها در چه کوشیده اند که
 قوت بخار را کشف و معلوم بود و سلطان چسبیده
 و به حال مشکله را که اخاف است اینان و بهر دست
 نموده حال استعانت این فواید را از آن نموده و بهر دست

نویس

شود تا آنکه فواید است این فواید کشف و بهر دست
 و دست پس بر آن است که در استعانت این فواید
 فواید و مکن و آنرا تفکر در آن باشند که فواید عظیم از آن است
 آید و همچنین چنانچه فواید از فواید و معارف و صلاح
 و فضیلت و کثرت الطاف عالم بسیار و در فواید
 مکرر و بهر دست و بهر دست و عظمت و کثرت است
 و ترقی وقت منافع و فواید و کثرت و کثرت است
 بهر دست کشته حال از فواید و سبب و بهر دست
 بهر دست و بهر دست و فواید و کثرت و کثرت است
 از فواید و بهر دست و فواید و کثرت و کثرت است
 سالها بگذرد و بهر دست و فواید و کثرت و کثرت است
 شرف و ترقی و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت است
 و بهر دست و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت است
 کشته و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت است

کنند و از آن گذشته قضا یا دیگر چه کشف کرده از این بر زمین
 آن امور و مقیده نمایند پس معلوم شد که معلومات و محرمات
 معلوم و موجود نزد افعال نیست و لکن اشقیات خاصه افعال
 اسلاف و کن بشر طایفه اختلاف از این کلمات باشد و لا
 چه بسیار اختلاف که قطره از بحر به پایان معارف اسلاف
 نرسد و در هر طایفه نماید که فرض کنیم نفس قدرت الهیه
 زمین خلق شد و آن نفس بجهت عزت و سعادت و اسباب
 و راحت خود البته محتاج بامور کثیره است حال آنکه امر و کار
 ساز مخلوقات مروجه اقتباس نماید ایمن است یا خود هر طرف
 بدون اقتباس بکار امر از امور ذمیه تعبیر نماید و اگر گفته
 شود که توانی و اصول و اساس سرزده در درجات عالیه مدتیست
 کامله که در عالم است آری جاز نیست آن موافق حال و مقتضیات
 موقوفه احوال ایران نیست از جهت لازمست که در خود ایران
 مدبران مملکت جدید یعنی خصله اکابر اصلا صالحه نمایند که موافق

این بلاد باشد اول بیان کنند حضرت از جهت
 آیات ممالک و تیسر ممالک و دوسر مسائل تقویت
 ضعف و اجبا و تقوا و تریب اسباب زنده جمهوری و کثرت
 ثروت عموم و توسیع دائره معارف و تنظیم حکومت
 و انظار حقوق و منبت جان و مال و عرض و ناموس
 مغایر حال ایران است و آنچه غیر از احوال این امور
 معترضه در هر مملکت واضح و هر بد است اختصاص مکانی
 چون مکان ندارد و بر سر جمیع این ادعایات از عدم عقل
 و دانش و قوت تفکر و ملاحظه صدور باید بلکه اگر معارف
 و سامعین غیر مخلصه اغراض شخصیه خود را در نقاب احوال
 سرخوده در ظاهر بعضی کلمات که هیچ تعلل با آنچه میفرمودند
 ندارد و قول چارگان احوال را متوشش نمایند امر ایران
 طلب که و دیگر بآئینه است و از آلاء الهیه خود پرستی پاک
 و مذهب سرخوده با کلیله فرایر فایده مرتین نمایند عزت



مستغنی و غفلت سرمدیه این گفت باهره چون صبح صلوات
 از مشرق اقبال طالع و لایح کرد این چند روز اتمام حیات
 و نبویه که چون فکر زاندر دست غفریب برآید جد نماید تا
 شمول الطاف و عنایت رب احدیت کردید و از خیر
 و ذکر خوشتر از خود در طوب و حسن اخلاف بگذارید و ارجل
 لسان صدق فراترین از خوش حال نفسی که خبر دانه
 خور را فراموش نموده چون غامضان درگاه حق کو برتبت
 در میدان صفت مجبوران کند تا بغایات الهیه و تائیدات
 صمدانیه متوجه بر آن گردد که این گفت عظیمه را با وج عزت
 قدیه رساند و این اقلیم پر مرده را بحیات طیبه تازه داند
 نماید و چون بهار روحانی اشجار نفس انسان را بجلید و در آن
 و از عار و انار سعادت مستغنی سرسبز و خرم نماید
 تم آجله الاول من هذا الكتاب

سور ۱۰۰

